بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هشتاد و چهارم\_ 26 اردیبهشت 1401

[ادامۀ بحث در مقدمۀ دوم]

اگر ما به بحث علل اختلاف حدیث اهمیّت بسیار می‌دهیم به این علت است که نه تنها در مجال فقهی و استنباط این بحث مؤثر است بلکه در سه مجال دیگر هم که سه پرسش و شبهه ایجاد می‌کند این بحث می‌تواند جواب‌گو باشد.

مجال اول که بحث عقیدتی بود که کسی که بحث اختلاف روایات را تناقض گویی ببیند و تناقض گویی را اماره عدم حقانیت بشمارد که بوده‌اند. این یک شبهه عقیدتی هم می‌شود باید یک پاسخ تحلیلی منطبق با علم اصول و علم کلام داد تا آن شبه برطرف شود، یک پاسخی که هم جایگاه علم اصول داشته باشد و هم جایگاه علم کلام و هم با تاریخ حدیث شیعه منطبق باشد. تحلیل ذهنی صرف نباشد.

مجال دوم که آن هم عقیدتی است منتها نه در اصل دین، بلکه در شئون امامت، می گوید من امام صادق و امام باقر علیهما السلام را قبول دارم، اما این ها نشانۀ تبدل رأی و اجتهاد و استنباط امام علیه است. به عنوان بارزترین فقیه شیعه، ولی باز فقیه و مجتهد است و این اختلافات امارۀ همان اجتهادی بودن است.

خب این یک شبهۀ اعتقادی است که اگر تثبیت شود می تواند بنیاد فقیه را به هم بریزد. پاسخ این مجال هم در همین جا است با یک تحلیل اصولی بر پایۀ تاریخ

[تأثیر اختلاف حدیث در خدشه وارد کردن عده‌ایی به روات حدیث]

در مجال سوم عده‌ایی دیده اند نه می‌توانند به اصل خدشه بزنند و نه به شئون امام ضربه بزنند، تمام مشکلات را بر گردن روات انداختند، گفتند هر چه مشکل می‌بینید تقصیر روات است. روات هم دو دسته هستند یک عده عامدانه به امام دروغ بستند و یک عده هم جاهلانه دروغ بستند. ولی نتیجۀ کارشان این شد است. پس آنچه که هست در اثر مدرسۀ اهل حدیث است. این‌ها است که مشکل‌ساز میشود

ابن قبه جز کسانی است که تعارضات بین احادیث را منتسب به روات می داد **انما هو من قبل الکذابین دلسوا انفسهم فیه فی القوت بعد الوقت و فی الزمان بعد الزمان حتی عظم البلاء** و اسلاف آنها کسانی بودند که ورع و اجتهاد داشتند ولی اصحاب نظر و تمیّز نبودند، **فکانوا اذا رأوا رجلا مستوراً یروی خبراً أحسنوا به الظن و قبلوه**؛ می‌دیدند یک نفر مستور است و عیبی از او ندیده بودند، و خبری آورده است، می‌گفتند حسن ظن داشته باش، حرفش را بپذیر. وقتی این مشکله زیاد شد ائمه راه حل نشان دادند **فامروهم ان یأخذوا بما یجمع علیه فلم یفعلوا و جروا علی عادتهم و کانت الخیانة من قبلهم لا من قبل ائمتهم**.[[1]](#footnote-1)

این اصحاب حدیث طوری بودند که دیدید با یونس بن عبد الرحمن محاجه می‌کردند و کار به جایی رسیده است که در کتب رجال علامت سوال‌هایی راجع به یونس بن عبد الرحمن پیدا می‌شود که او قطعا موثق است. یکی از این ها است که او حدیث را قبول نمی‌کند. پس معلوم می‌شود مطابق نظر ابن قبه این اختلافات از جانب روات است.

این حرف ایشان هم اگر تثبیت شود باز مشکل ساز است. ما چطور بخواهیم همه روات را اینگونه بدانیم، حال چند نفر را هم استثناء کنیم.

باید توجه داشت در این مجال سوم مشکل عقیدتی نیست و باید بیشتر پاسخ اصولی تاریخی داد. مهم این است که این بحث را ما کم نگیریم که اگر کم بگیرم، این معضلات پیش می آید

این هم مقدمه دوم که لزوم این بحث بود. که خود آیت الله سیستانی به این لزوم پایبند بوده است و قرینه آن هم سه بار مطرح کردن این بحث است.

[مقدمۀ سوم؛ برخورد مناهج گوناگون با این مسأله]

مقدمۀ سوم مناهجی است که این بحث را پیگری کرده است. دیدگاه‌های مختلفی داشتند و با توجه به دیدگاه خود امدند این بحث را مطرح کردند.

دیدگاه اول از آن متکلمین و اصولیینی مثل سید مرتضی و امثال اوست که این‌ها راه‌حل مسأله را این دیده‌اند که بگویند خبر واحد در استنباط احکام حجت نیست یا باید متواتر باشد یا محفوف به قرائن. لذا این‌ها مشکله را اینطور حل کرده‌اند و می‌گویند ما دیگر نیاز به بحث نداریم، ما میگوییم فقط روایات متواتر و محفوف به قرائن. لذا سید مرتضی قدس الله نفسه الزکیه در کتاب الذریعه می‌گوید وقتی من ثابت کردم که خبر واحد حجت نیست دیگر فروعش قابل بحث نیست. دیگر از نظر من بحث تعارض اخبار جای ندارد.[[2]](#footnote-2)

مراد این گروه از خبر واحد، در برابر خبر مجمع علیه است. مجمع علیه را هم یا می‌گویند متواتر باشد یا قرائنی باشد که انسان قطع به صدور پیدا کند. قدماء ما به حجیت خبر قائل بودند **اذا کان موجبا للعلم او الوثوق و الإطمئنان بانضمام بعض القرائن الیه** [[3]](#footnote-3)

ما این بحث را بعدا مطرح می‌کنیم ولی اگر کسی این مبنا را داشت طبیعتا وارد بحث تعادل و تراجیح شدن معنا نخواهد داشت.

منهج دوم می‌گوید اساسا ما اختلافی نداریم، **اختلاف امرٌ موهوم و انما توهمه البعض لاجل عدم معرفتهم بمعانی الکلام و اسالیب القائها**. مقدمۀ تهذیب را که مطالعه کنید می گوید انهایی که از شیعه برگشتند برای این بود که التباس برای انها ایجاد شد و وجوه معانی کلمات ائمه را درک نکردند.

مرحوم مفید هم از جمله در تصحیح الاعتقادات بیان می کند که برای من روایاتی از شهرهای مختلف آمده است، و روایات هم گاهی با یکدیگر اختلاف دارد من کتاب تمهید را برای همین نوشتم که پاسخ همین‌ها را بدهم که کدام روایت درست است **بدلائل لا یطعن فیها و جمعتُ معانی کثیرة من اقاویل ائمه علیه السلام یظن کثیر من الناس أن معانیها تتضاد و کذا بینت اتفاقها فی المعنی**، شما درست نفهمیدید و شبهه های مستضعفین را برطرف کردم.[[4]](#footnote-4)

مرحوم صدوق در اعتقادات می گوید **و لا یکون اختلاف ظواهر الاخبار الا لعلل مختلفة مثل ما جاء فی کفارة الظهار**، که عتق رقبة است **و جاء فی آخر صیام شهرین متتابعین و جاء فی خبر اطعام ستین مسکینا**. گفتند این‌ها اختلاف دارد **و کلها صحیحة**. **فصیام لمن لم یجد العتق و الإطعام لمن لم یستطع الصیام** یعنی این ها برای تخییر است و تخییرش هم برای تخییر طولی است و تعارض هم حل شد.[[5]](#footnote-5)

ایشان می‌فرمایند این دو مسلک هیچ کدام حل تعارض را به آن معنا نمی‌کنند، که قبول کنند تعارض است.

منهج سوم منهج محدثین و اخباریین قدیم وجدید است که می‌گویند احادیث را ترویج دهید و این مرجحاتی هم که بیان می کنید خیلی از انها جا ندارد و بگویید همه این احادیثی که در کتب اصیل ما است صحیح است و در مقام تعارض هم بگویید **بأیّما أخذت من باب التسلیم وسعکم[[6]](#footnote-6)** مثل یک دکتری است که دو نسخه به تو می دهد که از اول تا آخر دو نسخه متفاوت است منتها می گوید هر کدام را بگیری درست است.

از این افراد مرحوم کلینی در مقدمۀ کلینی است. این آقایان می‌گویند اساسا ان دقت‌هایی که انجام می‌دهید در مجال اعتبارسنجی روایت بیهوده است.

مقدمۀ کلینی در کافی را ملاحظه کنید

فاعلم یا اخی -ارشدک الله- أنه لا یسع احدا تمییز شئ مما اختلف الروایة فیه عن العلماء علیهم السلام برأیه

این که بخواهد اختلافات را با رأس و پسند خودش پسند کند جایز نیست.

**الا علی ما أطلقه العالم بقوله «اعرضوها علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه» و قوله علیه السلام «دعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافه» و قوله علیه السلام «خذوا المجمع علیه فان المجمع علیه لا ریب فیه». و نحن لا نعرف من جمیع ذلک کله الا اقله**، ما خیلی معیارها را نمی‌توانیم تطبیق کنیم، از کجا این روایت موافق قرآن است، مجمع علیه را چگونه بتوانیم تشخیص دهیم.

خب چه کنیم؟

**و لا نجد احوط و لا اوسع من رد علم ذلک کله الی العالم علیه السلام و قبول ما وسع من الامر فیه بقوله علیه السلام «بأیّما اخذتم من باب التسلیم وسعکم**.[[7]](#footnote-7)

در این مورد فرمایش ایشان تفسیری دارد که ان شاء الله جلسه آینده عرض می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین

1. اکمال الدین، ص 107. [↑](#footnote-ref-1)
2. ج 2، ص 554. [↑](#footnote-ref-2)
3. رک: تقریرات تعارض الاحادیث و اختلاف الحدیث، ص 179. [↑](#footnote-ref-3)
4. رک: المسائل السرویة، ص 74. [↑](#footnote-ref-4)
5. الاعتقادات، ص 117. [↑](#footnote-ref-5)
6. کافی، ج 1، ص 9. [↑](#footnote-ref-6)
7. کافی ، ج 1، ص 8 و 9. [↑](#footnote-ref-7)